

تابو شکنی‌های خانم کارآفرین / حضور در شورای شهر بدون رانت و با دغدغه آسیب‌های اجتماعی



دانشور نمونه بسیار بارزی از زنان ایرانی فعال در حوزه تجارت و کارآفرینی و آسیب‌های اجتماعی است به همین بهانه دانشور از فراز و نشیب‌های زندگی تا رسیدن به موفقیت با اسکان نیوز گفت‌وگو کرده است که ماحصل آن را می‌خوانید...

دانشور نمونه بسیار بارزی از زنان ایرانی فعال در حوزه تجارت و کارآفرینی و آسیب‌های اجتماعی است به همین بهانه دانشور از فراز و نشیب‌های زندگی تا رسیدن به موفقیت با اسکان نیوز گفت‌وگو کرده است که ماحصل آن را می‌خوانید

خانم دانشور، در مورد نحوه شروع فعالیت موسسه خود و دلیل اینکه تا به امروز این موضوع چندان رسانه‌ای نشده است بگویید

فعالیت اصلی من تجارت، بازرگانی و کارآفرینی بود، بعد از فارغ‌التحصیلی دو سال به عنوان کارمند فعالیت کردم و سپس تصمیم گرفتم شرکتی را تاسیس کنم و کار تجارت و بازرگانی خودم را شروع کنم، بعد از فراز و فرودهای بسیار شرکت به موفقیت رسید و من توانستم در کار مواد معدنی و صادرات آن و همچنین معدن داری موفق شوم.

توانستم به عنوان یک خانم کارآفرین که توانستم در حوزه معدن موفقیت‌هایی کسب می‌کند، شناخته شوم. به خاطر اینکه یک زن بودم و فعالیت‌های معدنی می‌کردم مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفتم از این رو شاید بیشترین شناخت افراد از من مربوط به آن دوران و فعالیت‌هایم در حوزه کارآفرینی بود

آیا سرمایه قابل توجهی برای شروع این کار تجاری داشتید؟

نه اصلاً سرمایه نداشتیم، ماجرای مفصلی دارد. بعد از شروع فعالیت شرکت، یک نذری کردم که یک چهارم از درآمد و سود شرکت را برای کمک به نیازمندان صرف کنم که آن زمان بخشی از کودکان نیازمند مدنظر بود که بخشی از درآمدهای شرکت صرف کودکان نیازمند و مادران آنها شود.

چه سالی بود؟

سال ۱۳۸۲ شروع کردم اما، اولین موفقیت من سال ۱۳۸۴ بود که توانستم اولین موفقیت را کسب کنم. یعنی طی این دو سال فراز و فرودهای کار کارآفرینی را پشت سر گذاشتم سه بار طی این دو سال بدهی بالا آوردم و بالاخره توانستم در سال ۱۳۸۴ اولین کار موفق خود را در حوزه کسب و کار به نتیجه برسانم و یک چهارم از درآمد آن را صرف تاسیس یک موسسه خیریه کردم که آن زمان چیزی در ذهنم نبود که موسسه باشد یا نه و یا اینکه اسم خاصی داشته باشد یا غیر رسمی باشد.

من سال ۱۳۸۵ ازدواج کردم یعنی زمانی که کسب و کار خود را راه اندازی کردم و یک هفته بعد از مراسم عروسی پدرم فوت کرد و بعد از آن تصمیم گرفتم که منزل پدری را از بقیه وراثت خریداری کنم و آنجا را اختصاص به کار خیریه دهم. در اوایل با گذاشتن وقت و انرژی توانستم منزل پدری که در خیابان ایران بود را به حالت یک مجموعه اداری تبدیل کنم چون رشته تحصیلی من مدیریت بود این علم را داشتم که کار منابع انسانی حائز اهمیت است و برای دستیابی به موفقیت باید یک نگاه علمی به کار داشته باشم.

بنابراین اقدام به استخدام نیروهای متخصص نمودم. چند مددکار اجتماعی در موسسه ای که الان اسمش مهر آفرین است، استخدام کردم.

در روزهای بعد، خودم دنبال افراد نیازمند بودم. چون در ابتدا موسسه اصلاً شناخته شده نبود و در برخی از موارد دیگران افرادی که نیاز به تهیه تجهیزات، معلولیت، بیماری های خاص و یا مشکلات عدیده داشتند را معرفی می کردند، چون تجربه کافی نداشتیم به تمام این افراد کمک می کردم تا اینکه یک روز در این منزل پدری خانمی حدوداً ۴۰ ساله به ما مراجعه کرد که با بقیه مقداری متفاوت بود که باعث شد من خودم این خانم را از نزدیک ببینم و در کمال ناباوری این موضوع را شنیدم و پس از آن تصمیم گرفت کارم را روی این کودکان متمرکز کنم. همسر این خانم دو دختر ۹ و ۱۲ ساله خود را به قیمت ۶۰ هزار تومان فروخته بود. این موضوع تلنگر خاصی برای من بود و باور کردن آن برای من خیلی سخت بود.

ماجرای این خانم را با دقت گوش کردم و یک مددکار و روانشناس را مامور کردم تا دخترها را پیدا کنند و یک ماه طول کشید تا ما این بچه ها را پیدا کنیم و طی این یک ماه این دو دختر به افراد متعدد فروخته و دست به دست شده بودند و بیشتر خریدارها افغان بودند که آنها را خریداری کرده بودند و تنها یک الی دو روز نزد خود نگه داشته بودند و سپس به فرد دیگری فروخته بودند. متأسفانه برای مسایل جنسی این دو دختر بارها فروخته می شدند.

این قصه روی من خیلی تاثیر گذاشت به گونه ای که باعث شد خیلی عمیق زندگی مادر این دو دختر را مطالعه کردم، با گذشت یک ماه بچه ها پیدا شدند اما متأسفانه هیچ وقت این بچه ها از نظر روحی و روانی نتوانستند خوب شوند. حالا سالها گذشته و بزرگ شده اند. اما هنوز حالشان خوب نیست.

دومین نمونه مراجعه کننده به من پسر بچه ۵ ساله ای بود که پدرش آن را به ستون خانه بسته بود و مادرش را جلوی چشمهای بچه سر بریده بود و این بچه دو روز شاهد جنازه بی سر مادر خود بود و بعد از دو روز که خیلی بی قراری می کرده و سر و صدا می کرده همسایه ها حساس می شوند و می آیند در خانه اینها را باز می کنند و متوجه این اتفاق و حشتناک می شوند. این بچه نفر دوم بود که آن سال پیش من آوردند و باعث شد زندگی این بچه را نیز به دقت مطالعه کنم. آن زمان به این نتیجه رسیدم که بچه ها و زنان بدسرپرست حامی و پناه گاهی ندارند و کمیته امداد و بهزیستی آنها را پذیرش نکرده بود و هیچ

گونه حمایتی از آنها نکرده بود. پس بهتر بود تمرکز من روی این نمونه ها برود.

این بچه ها چه سرنوشتی پیدا کردند؟

بچه ها را به موسسه آوردیم و تحت مشاوره و روانشناسی قرار گرفتند ولی آن بچه ای که جلوی چشمش مادرش را سر بریده بودند لکنت زبانش همچنان باقی مانده است و خیلی در زمینه ادامه تحصیل موفق است. بچه با استعدادی است و در حال حاضر در مقطع دبیرستان مشغول تحصیل است و با نمرات خیلی خوب درس خود را ادامه می دهد. حمایت قوی از سمت ما برای این کودک وجود دارد. ما دائم حواسمان به او هست و جزء یکی از اعضای موفق موسسه ما هست و اطمینان می دهیم که در کنکور نیز رتبه خوبی کسب کند.

و اما برای آن دو دختر نتوانستیم کار چندانی انجام دهیم. هر چند هنوز تحت حمایت هستند اما پیشرفت تحصیلی نداشتند یک حالت انزوا طلب و سر به لاک خودشون دارند و دایم به یک جا خیره هستند یعنی با انجام جلسات روانشناسی نیز درست نشدند. خیلی این دو دختر دست به دست شده بودند و شخصیت اینها کاملا فروریخته شده بود و الان تنها با دارو، مسکن و آرام بخش ادامه زندگی می دهند. به نسبت روزهای اول خیلی بهتر هستند، اما پیشرفت قابل توجهی نتوانستند در زندگی خود داشته باشند. از این رو سعی کردیم به آنها هنر آموزش دهیم چون نتوانستند ادامه تحصیل دهند در کارهای هنری بد نیستند اما زیاد قابل عرضه هم نیستند. در هر صورت همچنان باید حمایت شوند. خیلی تلاش کردیم اما نشد. و بعد دیگر روی این مساله متمرکز شدم و خیلی سریع اقدام به شناسایی این دسته از افراد کردیم و آنها را تحت پوشش قرار دادیم.

به چه دلیل مورد حمایت هیچ سازمان اجتماعی قرار نداشتند؟

به خاطر ماموریت ها و رسالتی که برای کمیته امداد تعریف شده بود که تنها محرومین و بی سرپرست ها می توانستند زیر چتر حمایتی کمیته امداد قرار بگیرند. بر این اساس افراد بد سرپرست نمی توانستند از خدمات آنها استفاده کنند و بهزیستی نیز تنها از افراد کم توان ذهنی و جسمی حمایت می کرد و در آن زمان بهزیستی مثل امروز توسعه چندانی نیافته بود و در واقع هیچ سازمان یا ارگانی از این دسته از افراد حمایت نمی کردند.

در این میان NGO ها را بررسی کردم و متوجه شدم با وجود زیاد بودن این گونه موسسات هیچ کدام از آنها در این خصوص بصورت تخصصی فعالیت ندارند. این بود که من یک بازنگری در تصمیم خودم انجام دادم و گفتم با وجود این همه خیریه بهتر من افرادی را تحت حمایت قرار دهم که زیر چتر حمایتی بقیه خیریه ها نیستند.

بنابراین در سال ۸۵ تعیین کردم که از چه افرادی حمایت کنم و ماموریت خود را این گونه نوشتم که کمک، حمایت، پشتیبانی و توانمند سازی زنان و کودکان بدسرپرست و به ویژه کودکان کار، کودکان خیابانی و کودکان بازمانده از تحصیل جزو جامعه هدف من قرار بگیرند.

همه این نوع کودکان را در موسسه خود برای حمایت جذب می کردید؟

بله از آن به بعد دیگر در موسسه را فقط برای این دسته از افراد باز کردم. نکته ای این وسط بود این بود که مادران سالم بودند اما مردها دچار اعتیاد شدید به مواد مخدر و یا الکل بودند و یا اینکه بیماری روحی و روانی داشتند یا اوباش بودند یا در زندان بودند.

ما در بحث بد سرپرست این را تعریف کرده بودیم پدری که بنا به دلایلی نمی تواند نقش حمایتی در خانواده داشته باشد و بعضا در خانواده ها نقش تخریبی هم داشتند. حتی در خانواده هایشان تجاوز به

فرزند نیز گزارش می شد که آن هم در جلسات روانشناسی مشخص می شد. به عنوان مثال بعد از چند جلسه روانشناسی متوجه شدیم که دختر ۹ ساله ای مورد تجاوز از سوی محارم قرار می گرفته و حاضر به شکایت نبودند و مجبور بودند آن زندگی را تحمل کنند. از ما هم قول می گرفتند که این حرف ها جایی گفته نشود یعنی یک آسیب پنهان که من این آسیب های پنهان را در این دسته از خانواده ها مشاهده کردم.

آیا میزان فعالیت های خود را بعدا از تهران گسترش دادید؟

در سال ۸۶ افراد تحت حمایت موسسه به دو هزار نفر رسیده بود، البته من طی آن سال ها در بندرعباس، کرمان و استان مرکزی هم شعبه زدیم در این چهار جا افراد تحت حمایت موسسه به دو هزار نفر رسید.

دلیل انتخاب این شهرها چی بود؟

معدنم در کرمان بود حس می کردم باید بخشی از درآمد را در این مورد در کرمان سرمایه گذاری کنم در بندرعباس هم چون بارگیری بار به کشتی داشتیم یعنی می گفتم باید بخشی از این درآمدها در آن شهرها سرمایه گذاری شود. استان مرکزی هم چون پدرم اهل آنجا بود و خانه اش را صرف این کار کرده بودم گفتم بخشی از ثواب این کار هم به آن مرحوم برسد.

بعد دیدم که موضوع خیلی موضوع تلخی است و در واقع خط قرمز محسوب می شود و راجع به اینها نمی شود خیلی هم صحبت کرد. شاید اگر آن زمان می گذاشتند ما در مورد آسیب های اجتماعی راحت صحبت کنیم خیلی موضوعات حل می شد. چالش های بسیاری بر سر راه ما بود ما می خواستیم سمینار و یا نشست برگزار کنیم اجازه داده نمی شد. فضای بسیار سختی در زمینه مطرح کردن این نوع آسیب ها وجود داشت. در واقع، بخش قابل توجهی از معرفی نشدن ما به این دلیل بود که به ما میدان داده نمی شد چه در صدا و سیما و چه در روزنامه ها یعنی یک خط قرمزی بود که ما نمی توانستیم در مورد این موضوع ها حرف بزنیم. الان می شود در رابطه با این موارد نوشت. فروش نوزادان در تهران را برای اولین بار خودم مطرح کردم.

آیا با این نمونه های اسف بار و کودکان به شدت آسیب دیده ای که به شما مراجعه می کردند خودتان وضعیت ثابتی به لحاظ روحی داشتید؟ حالتان بد نمی شد؟

خیلی فشار روحی و روانی روی من بود. در سال ۸۶ اولین فرزندم به دنیا آمد و در شرایطی که مادر باید آرامش داشته باشد من نتوانستم لحظه ای در آرامش باشم. لحظه ای نتوانستم فارغ از وضعیت این بچه ها شوم و واقعا با تمام وجود آنها را به دندان کشیدم تا در شرایط سخت آنها را زمین نگذارم. چون در یک مقطعی همه آمدند و گفتند این موضوع را رها کن. داری خودت را از پا در میآوری. حتی وقتی اقدام به ثبت موسسه خیریه کردم هیچ کس حاضر نشد کنارم باشد چون معتقد بودند که این موضوع به سرانجام نمی رسد و من دست روی موضوعی گذاشتم که تلخی ها و مشکلات زیادی را به همراه دارد و این موسسه هیچ موقع به سرانجام نمی رسد. من با اساتید دانشگاه و خیلی از دوستانی که داشتم موضوع ثبت موسسه را مطرح کردم اما هیچ کس حاضر نشد که در کنار من قرار بگیرد تا من بتوانم هیئت امنایی که قانون می گفت ۹ نفر باید باشند را تشکیل دهم. بنابراین متوسل به خانواده ام شدم و از آنها خواستم که شما بیایید و آن ۹ نفر را تشکیل دهید و بگذارید من این کار را شروع کنم و مجوز دریافت کنم. دشواری های زیادی را در این راه داشتم.

یعنی هیچ دوست و آشنایی نداشتید در این زمینه بتواند به شما کمک کند؟

هیچ کس حاضر نشد بیاید و در کنار من قرار بگیرد. حتی با اساتید دانشگاه هم صحبت کردم ولی وقتی

که خودم را با موسساتی چون محک و یا کهریزک مقایسه می کنم می بینم آنها از جمعی از افراد بزرگ کنارشان بودند شاید جنس کار من به قدری تلخ بود که کسی حاضر نمی شد این کار را انجام دهد. در واقع مردم خیلی راحت تر حاضر می شوند به یک کودکی که مبتلا به سرطان است کمک کنند تا یک کودکی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و یا بدسرپرست است کمک کنند.

اصلا این بچه ها دیده نمی شوند. نمی دانم این اصطلاح درست است یا خیر، اما مثل نخاله با این بچه ها رفتار می شود. هیچ وقت دنبال پاسخ به چرایی این مسئله بودید؟

این موضوع را تا به امروز جایی بیان نکرده ام و برای اولین بار به شما می گویم. افرادی که می خواستند به من کمک کنند می گفتند هر کسی که در این راه قرار بگیرد، انتهای آن زندان است و آن افراد نمی خواستند خودشان را به دردسر بیندازند.

فضای جامعه فضای بسته ای بود و موضوعات تلخی بود و به نوعی نگران این بودند که اگر بخواهند راجع به فروش نوزاد و یا تجاوز محارم صحبت کنند سر و کار آنها با زندان و بازداشت و قاضی و دادسرا می افتد و بنابراین نخواستند که با من همکاری کنند. خب من توی این تنهایی کاری که می توانستم بکنم این بود که باز خانواده ام مانند مادر خواهر و برادرم را کنار خودم قرار دهم. آنها آمدند و گفتند ما کمک می کنیم و در کنارت قرار می گیریم تا این موسسه را ثبت کنی. موسسه را ثبت کردم ولی تمام بار مسوولیت و کار آن بر دوش خودم بود. با اتکای به آنچه که داشتم خیلی از موسسات از روز اول با کمک مردم کار خود را آغاز می کنند اما من این کار را نکردم و بر اساس داشته هایم شروع کردم و البته خدا نیز واقعا عنایت کرد و رونقی به کسب و کار بازرگانی من داد و من هر آنچه که از آنجا در می آوردم صرف امور موسسه می کردم.

روزی گفته بودم یک چهارم درآمد را صرف این کار می کنم اما قصه بچه ها انقدر تلخ بود که سه چهارم درآمد را صرف کار موسسه کردم. در این میان این نکته را در نظر داشته باشید که من در ایران زندگی می کردم. ایرانی که ممکن بود در آن آماج تهمت ها قرار بگیری. یعنی اینکه دیگران این موضوع را درک نمی کنند که صادقانه کار می کنیم و تصور می کنند حتما یک کاسه ای زیر نیم کاسه است و یک عده دنبال این کاسه زیر نیم کاسه بودند. هیچ وقت هم به جایی نرسیدند چون واقعا هیچی نیست و نبوده ولی شد یک مجموعه ای از اتهاماتی که بعده ها شکل گرفت و در مقاطع مختلف این اتهامات شکل های مختلفی به خودش گرفت که بی اساس بود و اما با وجود سختی های فراوان جلوی کارم را خیلی نتوانست بگیرد.

خب تصور آنها چه بود؟ شما از قبل حمایت از این نوع کودکان آسیب دیده قرار بود به چه چیز برسید؟

ببینید آنها تصور می کردند چون من کار بازرگانی می کردم و بعد موسسه خیریه تاسیس کردم برای همین می گفتند می خواهد از این طریق از مالیات معاف شود در صورتی که قانون ما برای کار آفرین هایی که کار خیر انجام دهند، از مالیات معافیت نمی شوند. من اگر بخواهم به کمیته امداد و یا بهزیستی پول بدهم شاید بخشی از آن پول از مالیات معاف باشد، ولی غیر از آن اگر جای دیگری بدهم معاف نمی شود. این قانون مالیات کشور است. من هم خیریه خودم شامل معافیت از مالیات نمی شود، ولی این تصور را دیگران می کردند که می خواهم فرار مالیاتی کنم و هزار جور انگلی که هیچ موقع درست نبود. به هر حال هر آدم موفق در زندگیش یک سری رقبا دارد و این رقبا همیشه به این اخبار می پردازند و دامن می زنند و علیه خودت از آنها استفاده می کنند. من هم در این شرایط جلو آمدم تا اینکه تصمیم گرفتم این موضوع را از طریق با مردم در میان بگذارم. ایده انتخاب سفیر به ذهنم رسید. با خانم فاطمه معتمد آریا صحبت کردم و قبول کرد که سفیر "مهرافرین شود" و اولین موسسه ای در ایران بودیم که سفیر داشت.

خانم معتمد آریا سفیر ما شدند. ایشان در همایش های مختلف صحبت می کردند. صحبت هایی که تشویق به مهر ورزی و محبت بود. سلبریتی ها خیلی نمی توانند حرفهای تخصصی بزنند یک مقدار موسسه

مهرآفرین با این چهره‌ها شناخته‌تر شد. خانم معتمد آریا این کار را کرد و اسم موسسه به گوش مردم آشنا شد، ولی مردم متوجه نشدند که این موسسه چه هدفی دارد. باز هم به طور کامل خانم معتمد آریا توانست موسسه را به مردم معرفی کند. بعد از آن هم ما هم سفیرهای دیگری مانند رضا صادقی و مریلا زارعی داشتیم.

بعد از انتخاب سفیر چه فعالیت‌های دیگری برای شناخت بیشتر موسسه انجام دادید؟

سپس درگیر موضوعات کودکان کار شدم و ۲۰۰۰ نفر را تحت حمایت قرار دادم. در بین این بچه‌ها رسیدم به کودکان کار و یک شاخه جدیدی در تهران ایجاد کردم با عنوان کودکان کار که به صورت اختصاصی بر روی وضعیت آنها فعالیت کنم. با فعالیت‌های خانم معتمد آریا ما یک تعداد عضو پیدا کردیم که نقش حامی داشتند و افرادی بودند که دوست داشتند کار خیر انجام دهند. من آنها را وارد یک شبکه اجتماعی کردم که بتوانند به مردم کمک کنند. مردمی که وضعیت مالی مناسبی دارند و مردمی که از نظر مالی وضعیت مناسبی ندارند. کمی بعدتر دیدم شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی خیلی کم به این موضوعات توجه می‌کنند و کار را صرفاً یک کار اقتصادی می‌دانند و در بعضی موارد کمک‌هایی به خیریه‌ها می‌کنند. مدرسه و درمانگاه می‌سازند یا اینکه گوسفند می‌دهند به شیرخوارگاه‌ها یا کهریزک. اما خودشان عامل کار یا پیش قدم نمی‌شوند. به طور کلی درصد آنها خیلی کم است.

برای تغییر این دیدگاه جهت جلب اعتماد ثروتمندان چه کردید؟

تصمیم گرفتم مفهوم و موضوعی که در دنیا جا افتاده تحت عنوان CSI یا مفهوم مسوولیت‌پذیری اجتماعی بنگاه‌های اقتصادی را در ایران نهادینه و مطرح کنم. بنابراین در سال ۸۹ تصمیم گرفتم در انتخابات اتاق بازرگانی، صنایع و معادن کشاورزی ایران شرکت کنم و وارد اتاق شوم.

این سنگ‌پرانی‌ها برای حضور من در اتاق بازرگانی بیشتر بود. برای اینکه بتوانم وارد این ساختار پیر شوم، آنها ارگان جوانان و به خصوص زن جوان را پس می‌زدند و من این دو ویژگی را با هم داشتم. یعنی هم یک زن بودم و هم جوان بودم با یک موج پس‌زدگی خیلی بدی از سمت بدنه اتاق بازرگانی مواجه شدم که این مساله را بعدها متوجه شدم. این موضوع تنها مخصوص اتاق بازرگانی نیست. سازمان‌های دیگر کشور را نیز درگیر کرده است یعنی به نوعی این موضوع برای جوانان ما باعث محدودیت و تبدیل به سرعت‌گیر شده است. جوانی که پر از انرژی و اندیشه است و اندیشه نو با خودش می‌آورد، با یک دیوار نامرئی مواجه می‌شود که این دیوار را مدیریت کهنسال ایجاد کرده است شاید برای ماندگاری مدیریت خودش جوان را تهدید می‌داند و برای اینکه بخواهد مقابلش بایستد دست به کارهای غیرعادی مثل حذف جوانان جامعه می‌زند که من این موضوع را در شورای شهر نیز تجربه کردم. بعد از سال ۸۹ این را حس کردم که این نیرو نمی‌خواهد که من حرف بزنم و دیده شوم و در بعضی موارد آزار دهنده بود.

یعنی تحقیرهای جنسیتی هم از سوی اعضای اتاق بازرگانی یا شورای شهر می‌شدید؟

مثلاً من باردار بودم. و بارداریم را مورد تمسخر قرار می‌دادند که با این وضعیت باید بروم در خانه بمانم و نباید بیرون بیایم. این نگرشی بود که من با آن مواجه شدم. در واقع، با موضوع مردسالارانه کامل جنگیدم.

محدودیت‌ها و موانع حضور شما در اتاق بازرگانی، صنایع و معادن چه بود؟

در اتاق بازرگان من رای آوردم و اولین زنی بودم که توانستم از بخش معدن وارد اتاق بازرگانی شوم و توانستم کمیسیون مسوولیت‌پذیری اجتماعی را با تمام سنگ‌اندازی‌ها ایجاد کنم و مسوولیت کمیسیون را برعهده گرفتم. روز رای‌گیری کاندید و انتخاب شدم و اولین زنی شدم که رییس یکی از کمیسیون‌های تخصصی در اتاق بازرگانی را می‌شد. هر روز فشار روی من بود که برو استعفا بده. با خودم فکر کردم

که اگر این کارکنم نوعی خیانت به جامعه زنان است. پس بهتر است فشارها را تحمل کنم و بمانم.

سپس آن کمیسیون را پایه گذاری کردم و مفهوم مسوولیت پذیری اجتماعی را مطرح کردم. فعالیت های زیادی در این حوزه انجام دادم. هم زمان با این ها، فعالیت در موسسه مهرآفرین را نیز داشتم و دیدم که مهر آفرین به عنوان یک NGO فعالیت کمی دارد و من به اندازه توانایی خودم می توانم درد بچه ها را تسکین دهم، اما نمی توانم بچه بد سرپرست را از خانواده اش جدا کنم. قانون این اجازه را به من نمی دهد و من به عنوان یک NGO نمی توانم کمک چندانی به این بچه ها کنم یا به عنوان مثال نمی توانم از طریق NGO برای کودکی که شناسنامه ندارد شناسنامه بگیرم. می توانم بروم دنبال اقدامات اولیه و درخواست دهم و کارهای مربوط به آن را انجام دهم، اما نمی توانم آن را صادر کنم. پس من با یک سری مشکلات مواجه بودم که باید این مشکلات در نهاد های حاکمیتی دیگر می شد.

بعد از اتاق بازرگانی و فشارهای آن وارد شورای شهر شدید. چه شد چنین تصمیمی گرفتید و در آنجا با چه محدودیت هایی مواجه بودید؟

یک فرصتی به خودم دادم و پس از آن در انتخابات شورای شهر شرکت کردم تا اینکه بینم تا چه میزان می توانم در حل این مسایل تاثیرگذار باشم. پایگاه حزبی نداشتم. به طور کلی فرصتی برای من باقی نمی ماند که بخواهم عضو حزبی شوم و بخواهم فعالیت های سیاسی انجام دهم. هیچ وقت این فرصت را نه داشتم و نه علاقه ای به انجام این امور داشتم. با موضوعات مختلف درگیر بودم و فکر می کردم باید تمام وقت خود را به طور تمام و کمال صرف آن موضوعات کنم. به هر حال من در انتخابات شرکت کردم. آن سال نمی دانم چه اتفاقی افتاد. شاید به خاطر رد صلاحیت های گسترده بود که من در لیست قرار گرفتم و شرایط آن زمان اصلاح طلبان به گونه ای بود که باعث شد من در لیست آنها قرار بگیرم و آن زمان مثل الان نبود که همه لیست وارد شورا شود، بلکه تنها بخشی از لیست وارد شورای شهر شدند و به عنوان اقلیت شورای شهر انتخاب شدیم.

آن زمان که من به شورای شهر رفتم بدون اینکه خودم حواسم باشد یک تابوی دیگری را شکستم. چون من آنقدر درگیر مسایل و مشکلات اجتماعی بودم که بعضی از موضوعات همراه خودم را حس نمی کردم. به عنوان مثال پوشش من روسری و مانتو بود و آن زمان به تنها چیزی که فکر نمی کردم نحوه پوشش خودم بود. من با این پوشش وارد شورای شهر شدم و بعد متوجه شدم که همه می گویند که چه خوب که یک خانم با این نوع پوشش وارد شورای شهر شد. خانم های شاغل در شهرداری آمدند و از من تشکر کردند که ما به اجبار چادر سر می کردیم. حالا با آمدن شما می توانیم با مانتو و مقنعه بر سر کار خود حاضر شویم و یک فشار زیادی را توانستم از روی کارمندان زن شهرداری از این طریق بردارم. در صورتی که من اصلا به این بعد ماجرا توجه نکرده بودم.

بعد با آن پوشش به دیدار رهبری رفتم و با واکنش های مختلفی مواجه شدم. فردای آن روز تمام سایت ها و روزنامه ها این موضوع را منعکس کرده بودند و گفته بودند خانم دانشور بدون چادر به دیدار رهبری رفت. یک عده سرزنش کردند که چرا اینجوری رفتی، یک عده بی احترامی کردن و یک عده هم تشویق کردند و می گفتند که چه خوب کردی که این تابو را شکستی. به هر حال من با موضوعاتی از این دست مواجه بودم که برایم تازگی داشت.

اما جالب این بود که بیت هیچ واکنش بدی با نوع پوشش من نداشت و خیلی محترمانه با من برخورد کردند
پیشنهادهای مختلفی به من می شد چون پایگاه حزبی نداشتم، اما من به یک سری اصول اخلاقی پایبند بودم.

یعنی کاری به حزب نداشتم و چون به گروهم قول داده بودم پای تعهد خودم ایستادم. هر چند این تعهد ممکن بود یک تعهد اشتباهی باشد، ولی چون متعهد به گروه بودم تا آخرین روز حضورم در شورای شهر

به آن پایبند بودم و در راستای رسالتی که اصلاح طلبان تعریف کرده بودند حرکت کردم و هزینه این مورد را هم در شورای شهر دادم.

به عنوان مثال، هیچ کجا به من رای نمی دادند. مثلا ستاد سمن ها ستادی که NGO هادر آن فعالیت می کنند و من با این سابقه NGO داری شاید گزینه بهتری برای این ستاد بودم، اما برای ریاست این ستاد رای نیاوردم و به طور کلی هر زمان که مسایلی از این دست در شورای شهر به رای گیری گذاشته می شد، من رای نمی آوردم.

یعنی آن نیرویی که مانع فعالیت من زن در اتاق بازرگانی می شد، در شورای شهر نیز تجربه کردم. نیروی سنتی و پیری که ضد زن و ضد جوان است به خصوص زنی که امروزی تر هم است، ولی به توانایی های خود ایمان داشتم و کارم را ادامه می دادم. بعضی از افراد از طریق شورا به جایگاه های مختلفی دست یافتند و حمایت شدند، اما من هیچ یک از این حمایت ها را نتوانستم بگیرم و بر روی تلخ ترین موضوع شهر که آسیب های اجتماعی است دست گذاشتم. و داوطلبانه تلخ ترین موضوعات شهری را انتخاب کردم که روی آن کار کنم

در مدت عضویتان در شورای شهر چه مسائلی را توانستید پیش ببرید و پیگیر شوید؟

من اگر قصد بهره برداری از رانت مالی را داشتم، نباید روی موضوعات اجتماعی بویژه آسیب های اجتماعی کار می کردم. چون نه پول دارد نه فرصت و نه بودجه حوزه ای که فقط باید عاشقانه برای کودکان آسیب دیده کار کنی.

حضور من در بخش آسیب های اجتماعی نیت من را برملا و مشخص می کند هدف من از حضور در شورای شهر استفاده از رانت و مواردی از این دست نبود. استفاده از یک فرصتی برای بیان مشکلات یک قشری در جامعه بود که فراموش شده اند. از همان ابتدای کار در شورای شهر بازدیدهای مکرری درباره مشکلات موجود در حاشیه شهر ها و کودکان کار داشتم. در شورا خیلی کم صحبت می کردم و اگر صحبت می کردم خیلی تخصصی و بدون واژه و با جسارت بود و موضوعاتی که تا به آن روز مطرح نشده بود را عنوان می کردم.

بحث کودکان کار، زندگی آنها بیماری آنها و شرایط و وضعیت روحی آنها و آمار کارتن خواب ها را چند بار اعلام کردم. بحث علل رشد کارتن خوابی و اعتیاد زنان، بی خانمانی آنها و فروش نوزادان را یکی یکی مطرح کردم و طی آن جلساتی را با قالیباف داشتم و تاکید می کردم که به این مسایل نگاه ویژه ای داشته باشد.

بیان این موضوعات از سوی یک عضو شورای شهر و رسانه ای شدن آن بازتاب گسترده ای داشت. به عنوان مثال بحث فروش نوزادان را حتی صدا و سیما هم پخش کرد. همچنین مصاحبه من در بخش گفت و گوی ویژه خبری شبکه دو یک تابوی سختی را شکاند که می شود راجع به بچه های خارج از نکاح هم صحبت کرد.

من توانستم در مورد تولد کودکان خارج از نکاح در رسانه ملی صحبت کنم. یا اینکه زنی که مجبور به زندگی گروهی و در واقع مجبور است با ۵۰ مرد زندگی کند را عنوان کردم. آیا کسی جرات می کرد و می توانست این صحبت ها را انجام دهد؟

دولت و نهادهای بزرگ حاکمیتی چه واکنشی نسبت به فعالیت های شما و گزارش هایتان داشت؟

تمام این موارد را مطرح کردم تا حساسیت ایجاد شود و حساسیت هم ایجاد شد. یعنی بعد از آن نشست گفت و گوی ویژه خبری گزارش های بسیاری که من کار کرده بودم به رهبری و جاهای مختلف دیگر دادم. یا در نمونه ای دیگر، زمانی که تولد کودکان معتاد را مطرح کردم باز انگار یک چیز عجیب و غریب مطرح

شد و شوکی به جامعه وارد شد. از نهادهای مختلف و ارگانهای امنیتی نامه نگاری کردند و من مدارکم را بردم و به آنها نیز نشان دادم.

گزارشات شفاف به آنها ارائه دادم و حالت آن تهدید شکست و زمانی که رهبری به این مسایل حساس شدند، آن فشارها بسیار کم شد.

فشاری که به جامعه مدنی وارد می شد و من با قاطعیت می گویم که حضورم در شورای شهر باعث شد این مسایل در جامعه مطرح شود. هر چند دوباره از طرف افرادی به اعضای شورای شهر گفته می شد که دانشور را ساکت کنید. پیغام هایی این چنینی داده می شد.

از نظر من دولت خواب بود. من چند بار با نهاد ریاست جمهوری نامه نگاری کردم و هیچ واکنشی از سوی دولت ندیدم.

بسیاری از این همه فشار در مورد نوع فعالیت های شما آگاهی نداشتند و تا به امروز راجع به این مسایل حرف نزده بودید. دلیل آن چیست؟

بعنوان عضو شورا، باید مسائل عمومی را مطرح می کردم و عمداً از مهرآفرین صحبتی نمی کردم که موضوع را شخصی نکرده باشم. زمانی که به بیان این مباحث ورود کردم، خیلی تلخی ها را دیدم که تجربه آن را در موسسه مهرآفرین نداشتم. یعنی خانواده هایی که من در مهرآفرین با آنها سرو کار داشتم، در بیشتر موارد مادر سالم بود، اما در شورای شهر درک درستی از یک زن بی خانمان تن فروش که مادر هم هست پیدا کردم. درکی که قبل از ورود به شورای شهر نداشتم و شاید دلیل این موضوع آن بود که من به عنوان یک NGO امنیت لازم را نداشتم و نمی توانستم وارد این دایره تلخ جامعه شوم. در همان دوران وارد زندان زنان شدم. خیلی ها می گفتند NGO داری با سیاست مداری هم خوانی ندارد و دانشور وارد سیاست شده است.

آن زمان که این حرف و حدیث ها بالا گرفت، دلیل کار خود را توضیح دادید؟

گفتم اما دیده نشد، این موارد را مطرح می کردند، اما من توجهی به آنها نداشتم چون معتقد بودم باید به عنوان نماینده NGO ها در شورای شهر و دولت باشم. چون افراد سیاست گذار با این مسایل آشنایی ندارند. اگر داشتند این مشکلات پیش نمی آمد. به طور کلی اهمیت این مسائل را درک نمی کنند و زمانی برای آشنایی با این مسایل نیز صرف نمی کنند.

توانستید در این دوران از زندان ها نیز بازدید کنید؟

بله از زندان ها نیز بازدید داشتم. در واقع به خاطر آن انرژی هایی که با من مقابله می کرد، آن کار که مدنظرم بود را نتوانستم به طور کامل انجام دهم ولی از یک بابت به خودم نمره قبولی می دهم و آن هم این است که در این همه هیاهو پرچم آسیب های اجتماعی را بلند کردم و همه را به نوعی به این موضوع حساس کردم. در واقع، توانستم چشم افراد را بر روی مشکلات و آسیب های اجتماعی باز کنم. در ادامه راه، دیگر فرصت نشد از طریق موسسه مهرآفرین کار را ادامه دهم و بعد از شورای شهر هم بیشتر موسسه مهرآفرین دیده شد و این فعالیت مدنی را هم چنان ادامه می دهم.

افراد تحت پوشش شما طی این مدت به چند نفر رسیدند؟

چرا در حال حاضر نزدیک به ۱۱ هزار نفر افراد تحت پوشش داریم و ۱۹ نمایندگی نیز در سطح کشور داریم.

چطور توانستید با آن همه مشغله و موانع، موسسه را این قدر گسترش دهید؟

بله من بسیاری از کارها را به صورت هم زمان انجام دادم. دهه ۳۰ تا ۴۰ زندگی شرکت داری و موسسه داری کردم. وارد اتاق بازرگانی شدم و کمیسیون مسوولیت های اجتماعی را راه اندازی کردم و روی این مساله کار کردم. بعد وارد شورای شهر شدم. بحث آسیب های اجتماعی را کار کردم. قبل از من بحث آسیب های اجتماعی در شورای شهر مطرح نشده بود و در این میان نیز خیلی NGO های دیگر را نیز ثبت کردم و در این دهه همراه این حجم فعالیت چهار فرزند نیز بدنیا آوردم .

منظورم این است که یک زن دیگر چه کاری می توانست بکند؟ من تمام این کارها را در صورتی انجام دادم که خلاف آب شنا می کردم. یعنی تمام این کارها را در جامعه مرد سالار انجام دادم. تمام این کارها را در سازمان هایی انجام دادم که به هیچ عنوان روسری را به عنوان حجاب برای زن قبول نداشتند. سال ها طول کشید تا جامعه عوض شود و این سختی و مقاومت من هم ناشی از روحیه ای است که دارم. چون سال ها در معدن کار کردم و سختی های زیادی کشیدم و با یک باد نمی لرزیدم.

شاید اگر کار شما معدن نبود نمی توانستید آنقدر دوام بیاورید

اصلا. بحث آسیب های اجتماعی را چه کسی جرات بیان آن را به این شکل داشت؟ اما من این کار را کردم. سال گذشته به هنگام فاجعه پلاسکو و فساد شهرداری عملکرد اعضای شورای شهر را سنجیده شد. خیلی از ذهنیت ها این گونه بود که چقدر نمایندگان شورای شهر قرار است جلوی فساد شهرداری بایستند. مدتی نظرات مختلفی به گوش می رسید بعضی معتقد بودند دانشور قرار است برای نمایندگی دوره بعدی شورای شهر اقدام کند بنابراین اقدام به انتقاد کردن در ماه های آخر کرده است. البته این مسائل در فضای مجازی و رسانه ها به چشم می خورد.

به طور کلی من اعتقاد داشتم باید خیلی تخصصی کار کنم. مثلا در مباحثی چون حمل و نقل و یا ترافیک اظهار نظر چندانی نداشتم. چون آسیب های اجتماعی وقت من را کاملا می گرفت و زمانی برای دیگر مسایل نداشتم. در مورد موضوع پلاسکو نیز من هم مانند بقیه اعضای شورای شهر از محل بازدید کردم و با کسبه و خانواده های آتش نشان ها صحبت کردم. کمیته ۵ نفره ای در شورای شهر در این خصوص تشکیل شد و چون من رای نمی آوردم به این کمیته نیز راه نیافتم. اما من به صورت فردی پیگیری می کردم و حرف های خودم را در جلسات عنوان می کردم. باز هم به عنوان اولین نفر بنیاد مستضعفان را مقصر معرفی کردم. به طور کلی اما در حیطه اختیارات و توان خود مسایل را مطرح می کردم و پیگیر آن بودم در مورد خانواده های جان باخته حادثه پلاسکو نیز تا حد امکان پیگیری هایی را انجام دادم. به عنوان مثال پسر جوان یکی از کشته شدگان حادثه آتش سوزی ساختمان خیابان جمهوری را که در شهرداری به او کار نداده بودند در موسسه مهر آفرین استخدام کردم و در این موسسه مشغول به فعالیت است.

در مورد خانواده آتش نشان ها نیز برنامه ای گذاشتیم و یک کمیته انضباطی را مامور کردم که حتما وضعیت آنها را رصد کند. و بعد هم که شورای پنجم روی کار آمد . اینها در برنامه های کاری من هستند.